



کارل ویتفوگل

ترجمه قدیس

دیوانسالاری

خاوری

برجسته آن دوره (اکتشافات جغرافیائی) قابل مقایسه بود . هنگام مطالعه روی تمدنهای خاور نزدیک ، هند ، چین ، آنها به مجموعه ای مهم از کیفیات و خصوصیات اساسی در این تمدنها دست یافتند که نه روزگار کلاسیک باستان وجود داشت ، و نه در اروپای قرون وسطی و جدید . سرانجام ، اقتصاددانان کلاسیک باصحت از یک جامعه مخصوص «شرقی» یا «آسیائی» این کشف را برای عموم ، قابل درک ساختند .

این عامل مشترک در جوامع شرقی ، به برجسته ترین شکل در خودکامگی بودن قدرت سیاسی (در این جوامع) ، نمود پیدا می کرد . البته ، حکومت های ستمگر در اروپا چیز ناشناخته ای نبودند : ظهور نظام سرمایه داری مصادف با ظهور دولت های استبدادی بود . اما به عقیده منتقدان صاحب نظر ، خودکامگی شرقی ، برگزیده تر و ظالمانه تر از الهئای غربی خود بود . به نظر آنها خودکامگی شرقی ، خشن ترین صورت قدرت مطلقه بود .

کسانی چون مونتسکیو که درباره حکومت مطالعه می کردند ، ابتدا به اثرات پریشان کننده ای که خودکامگی شرقی روی شخص داشت می اندیشیدند ، و کسانی که در مورد اقتصاد پژوهش می نمودند ، به وسعت آن از نظر مالکیت و مدیریت ، نظر داشتند . اقتصاددانان کلاسیک ، مخصوصاً بوسیله کارهای آبی بزرگی که برای آبیاری و ارتباطات بوجود آمده و نگاهداری میشد ، تحت تأثیر واقع شده بودند . آنها این نکته را نیز که در همه جای شرق ، در واقع حکومت بزرگترین مالک زمین بود ، در نظر گرفتند .

این اطلاعات ، عجیب و غیرعادی بودند . درحقیقت این اطلاعات نقطه شروعی برای یک مطالعه سیستماتیک و تطبیقی در مورد قدرت مطلقه ، بشمار می رفت . اما چنین مطالعه ای انجام نشد . چرا ؟ اگر این مساله را به تنهایی مورد نظر قرار دهیم عقب نشینی علمای جامعه شناسی از مساله خودکامگی شرقی ، حیرت آور است . اما اگر تفسیراتی را که در قرن ۱۹

آنچه به « نظام آسیائی » یا « شیوه تولید آسیائی » موسوم و مشهور شده و اندیشه های بسیاری را بدنیال خود بسیجیده ، تا بیش از پیش به کشف این فضا به بردازند ، قبل از همه به پژوهشگران آموخته است که مساله مهم تر و مبهم تر از آنست که بتوان با این روشی به بدون حکم در این باره دست زد . چه اگر وسواس و عطش محققانه که فقط با دست یابی به مدارک و استاد معتبر ، فرو می نشیند ، بجای گمانه های خوش بینانه و آسان طلبانه ، بنشیند ، آنوقت با اشتها و جدید بیشتر و به کارهای پژوهش دست می زنیم و صدور هر حکمی را تا حصول نتیجه ای قطعی و اطمینان بخش به تمویق می افکنیم ، چرا که تاریخ و جامعه شناسی ، قوانین و ضوابط خاصی دارند که با حدسیات و فرضیات این یا آن جور نمی آید . بنابراین بجای چانه زدن راجع به نظام آسیائی یا نظام فئودالی میتوان به تحقیق در مورد وجوه اشتراك و افتراق نظام های تولیدی در اراضی و نواحی بی آب و کم آب و پر آب ، ادامه داد ، که گفته اند : کارنی کو کردن از پر کردن است .

باری ، آنچه میخوانید ترجمه مقدمه کتاب معروف « خودکامگی شرقی » یا « دیوانسالاری خاوری » اثر « کارل ویتفوگل » آلمانی است که بعداً راجع به او و تألیفش بیشتر خواهیم نوشت .

حسن شایگان

در قرون ۱۶ و ۱۷ ، هنگامیکه در نتیجه انقلاب تجارتنی و صنعتی ، قدرت و تجارت اروپا تا گوشه های دور دنیا گسترده شده بود ، چندتن از جهانگردان و دانشمندان غربی به کشفی نائل شدند که با کارهای جغرافیائی

در شرایط عمومی زندگی غربی روی داد ، در نظر بگیریم ، موضوع فوق سادگی فهمیده می شود .

هنگامیکه « برتیه » تجربیات خود را در خاور نزدیک و در هند مغولی (هندوستان در دوران حکومت مغولها) توصیف می کرد و هنگامیکه منتسکیو « روح القوانین » را نوشت ، استبداد در اروپا حکمفرما بود . ولی در اواسط قرن ۱۹ ، حکومت‌های نماینده مردم در تقریباً تمام ممالکی که از نظر صنعتی پیشرفته بودند ، برقرار شده بود . در این هنگام بود که علم جامعه‌شناسی به چیزهایی توجه پیدا کرد که فوری تر بنظر میرسیدند .

۲

عصر خوشبختی . خوشبخت ، علیرغم رنج‌هایی که یک نظم صنعتی رویه‌گسترش ، بر طبقات محروم‌زنان و مردان ، اعمال می کرد . جان استوارت میل ، که از کثرت عده این توده‌ها ، ترسیده بود ، در ۱۸۵۲ ادعا کرد که « در مقایسه با وضع فعلی اکثریت نژاد انسانی ، قیود حکومت اشتراکی بمنزله آزادی می باشد » .

اما او همچنین اعلام کرد که سیستم جدید صنعت که بر مبنای دارائی و ملک میباشد ، بعد از گذشتن از دوران طفولیت ملالت‌انگیزش ، می‌تواند احتیاجات انسان را ارضاء کند بدون این که لازم باشد انسان را خرد کند و پیرای عبور از آسیاب بصورتی بکناوخت از نظر افکار ، احساسات و اعمال در بیاورد .

عصر خوشبختی . فرزندان خرده‌گیر این عصر می‌توانستند با استبداد تکه‌تکه شده قدرت و مزایا ، بی‌پارزه برخیزند ، برای این که تحت یک سیستم « بردگی عمومی » زندگی نمی‌کردند . در واقع آنها آفتگر از تصویب قدرت مطلقه دور بودند که هیچ ضرورتی برای مطالعه آن احساسی نمی‌کردند . بعضی‌ها مثل « ماکس وبر » بخوبی روشن‌کننده ، ولی نه خیلی سیستماتیک ، بعضی از جنبه‌های سیاستمداری و بوروکراسی شرقی را مورد مطالعه قرار دادند . اما رویهمرفته ، آنچه « بری » در پایان دوره لیبرالیسم گفت واقعیت داشت : برای تعیین مشخصات خودکامگی بوسیله مطالعه قیاسی دقیق ، کوشش کمی بعمل آمد .

عصر خوشبختی . عصر خوش‌بینی . در این دوره این اطمینان وجود داشت که خورشید تمدن که در حال طلوع بود ، آخرین نشانه‌های استبداد را که مسیر پیشرفت را تیره می‌کردند ، متفرق و دور سازد .

۳

اما آفتاب نیمروز هم نتوانسته است فولتهای را که سپیده بگشاید ، عملی سازد . زلزله‌های سیاسی و اجتماعی ، وحشتناکتر از آنچه قبلاً دانش نوین را تکان داده بود ، بنحو دردناکی این موضوع را آشکار ساخت که آنچه که تاکنون بدست آمده است ، نه کاملاً رست است و نه قابل اطمینان . قدرت کامل ، بجای این که فروتنانه کنار رود ، مثل یک بیماری مهاجم و سمی ، در حال گسترش است . همین موضوع است که تجربیات قبلی انسان را در مورد افراطی‌ترین فرم‌های حکومت استبدادی ، بیاد می‌آورد . همین موضوع است که یک تجزیه و تحلیل جدید و عمیق از جامعه شرقی - و یا آنطور که من ترجیح میدهم ، جامعه آبی (هیدرولیک) را پیشنهاد مینماید .

۴

بمدت سه هفته من اوضاع اساسی ، خودکامگی شرقی را مطالعه کردم ، مدت زیادی مصمم بودم که آنرا « جامعه شرقی » بنامم . اما در اثر تحقیق بیشتر ، احساس کردم که اصطلاحات جدیدی مورد نیاز است . اگر بین یک اقتصاد زراعی که مربوط به آبیاری در مقیاس کوچک (زراعت آبی) می‌شود و یک اقتصاد زراعی که مربوط به آبیاری و کنترل جریان آب

در مقیاس بزرگ و بوسیله حکومت (زراعت هیدرولیکی) می‌شود ، تفاوت قائل شویم ، می‌بینیم که عبارات « جامعه هیدرولیکی » و « تمدن هیدرولیکی » برای بیان خصوصیات نظام مورد بحث ، مناسبتر از عبارات قدیمی هستند . اصطلاحات جدید که بجای جغرافی ، بر نهادها تاکید می‌کند ، مقایسه جوامع فوق را با « جامعه صنعتی » و « جامعه فنودال » آسان می‌سازد . و با اجازه میدهم که تمدنهای برتر کشاورزی را که در آمریکا قبل از فتح آن بوسیله اسپانیا وجود داشتند و نیز جوامع هیدرولیکی معینی در آفریقای شرقی و نواحی اقیانوس اطلس ، مخصوصاً هاوایی ، را هم در بررسی های خود بگنجانیم . با تاکید بر نقش برجسته و مهم حکومت ، عبارت « هیدرولیک » ، آنطور که من آنرا تعریف کرده‌ام ، توجه را به اهمیت « زراعی - مدبریتی » و « زراعی - بوروکراسی » ، این تمدنها ، جلب می‌کند .

۵

بررسی‌های کنونی بمقداری قابل ملاحظه از یافته‌های محققان اولیه جامعه شرقی فراتر رفته است . درین مطالبی که ذیلاً مطرح می‌شود من سعی میکنم بطور سیستماتیک عکس‌العمل هیدرولیکی انسان را در برابر محیط‌های خشک ، نیمه خشک و کاملاً مرطوب بیان کنم . من همچنین نشان میدهم که چگونه جنبه‌های اصلی جامعه هیدرولیکی بطوری دقیق و عملی و اساسی با هم ارتباط دارند .

این طرز ارتباط یک رابطه سازماندهی زمین ایجاد میکند که شبیه جامعه صنعتی است ، از این نظر که یک ناحیه مرکزی کوچک کشاورزی بطور قاطبی بر شرایط موجود در نواحی بزرگی در اطراف تأثیر می‌گذارد . در موارد بسیار نواحی بزرگ حد فاصل از نظر سیاسی به مناطق مرکزی زراعی ارتباط دارند ، گرچه در بعضی موارد ممکن است مستقل نیز باشند . بطور آشکار ، بنیانهای سازمانی و اکتسابی یک حکومت استبدادی زراعی میتواند اشاعه و سری یابد بدون اینکه لازم باشد نهاد های هیدرولیکی که طبق اطلاعات موجود باعث پیدایش همه قطب‌های استبدادی شده وجود داشته باشند (منظور ویتفول اینست که اگر زیر بنا هم تغییر کند ، رویتا یابی است) در یک بین همین حاشیه و متن یا هسته و پوسته جامعه هیدرولیکی - پدیده‌ایکه تجزیه و تحلیل‌کنندگان پیشگام کمتر متوجه آن شده‌اند - برای بهتر فهمیدن وضع روم غربی (که بعداً بیژانی نامیده شد) و تمدن های روسیه بعد از مغولی (تزاری) اهمیت قاطبی دارد .

در مورد مالکیت خصوصی نهادگرایان نخستین تنها به نمودن این موضوع قناعت میکردند که حکومت شرقی ، وسایل استراتژیکی تولید واز همه مهمتر زمین‌های بارور و قابل کشت را کنترل میکرد . در حالیکه موقعیت واقعی بسیار پیچیده‌تر و از نقطه نظر رهبران جامعه بسیار آزردهنده‌تر است . تاریخ نشان میدهد که در بسیاری از جوامع هیدرولیک ، به‌وسعت بسیار قابل ملاحظه‌ای مالکیت خصوصی فعال (تولیدی) وجود داشت ؛ اما همچنین نشان میدهد که این توسعه ، تهدیدی علیه رژیم‌های خودکامه نبود ، چراکه صاحبان مالکیت (مالکان) بعنوان افراد صاحب ملک ، فاقد سازمان و بدون قدرت سیاسی بودند (باین معنا که حکومت مرکزی از سازمان یافتن و وحدت آنها جلوگیری میکرد و ایشان را از حیث سیاسی ناتوان نگه میداشت) .

بنظر میرسد که در مورد مالکیت خصوصی کلی گون‌های زیادی شده است . ولی راجع به مالکیت قوی و مالکیت ضعیف و شرایطی که باعث ایجاد و پیشرفت این نوع مالکیت‌ها گردیده مطالب بسیار مختصری بیان شده است . تجزیه و تحلیل انواع مالکیت خصوصی در جامعه هیدرولیک ، حدود مالکیت خصوصی غیر دیوانسالارانه (و دیوانسالارانه) تحت نظام خودکامه شرقی را نشان میدهد . نتایج حاصله متناقض این عقیده است که هر نوع برنامه‌ریزی دولتی که جنبه‌های خیرخواهانه دارد عملاً بر تسلط مالکیت خصوصی برتری دارد . و این عقیده ایست که جامعه‌شناسی مدرن آنرا

بسیار زشت میدارد .

وسیس مسأله طبقه پیش میآید . « ریچارد جونز » و « جان استوارت میل » نشان دادند که در جامعه شرقی کارمندان اداری (دیوانیان) از آنگونه مزایای مالی برخوردار بودند که در غرب برای صاحبان زمین و سرمایه فراهم بود .

« جونز » و « میل » حقیقت مهمی را بیان کردند . اما این کار را سرسری انجام دادند ، بدون اینکه بطور واضح تأکید کنند که تحت نظام استبدادی زراعی ، طبقه حاکمه از بوروکراسی مدیریتی تشکیل شده بود . بنابراین آنها مفهوم طبقه را که همجا مورد قبول واقع شده بود و معیار اصلی آن ، اختلافات موجود در مالکیت خصوصی (فعال) بود ، مورد تردید و اعتراض قرار ندادند .

پژوهش‌های کتونی ، نمونه‌های طبقه را ، در جامعه‌ایکه رهبران آن مالکان خصوصی و تجار نیستند ، بلکه صاحبان قدرت خودکامه می‌باشند ، تجزیه و تحلیل میکند . این روش همراه با تغییر و اصلاح عقاید موجود در مورد عوامل تشکیل‌دهنده یک طبقه حاکمه ، ما را به ارزیابی جدیدی از پدیده‌هایی مثل مالکیت زمین ، کاپیتالیسم ، اعیان و صف ، رهبری می‌کند . این روش توضیح میدهد که چرا در یک جامعه هیدرولیک ، یک زمین‌داری دیوانسالارانه ، یک کاپیتالیسم دیوانسالارانه و یک اشرافیت دیوانسالارانه وجود دارد . این روش توضیح میدهد که چرا در چنین جوامعی ، سازمانهای حرفه‌ای ، باوجود اینکه در پاره‌ای از ویژگیهای همین با اصناف اروپا مشترک بودند ، ولی از نظر اجتماعی اصلاً شباهتی با آنها نداشتند . این روش همچنین توضیح میدهد که چرا در چنین جامعه‌ای رهبری عالی خودکامه ، حکم قانون داشت . در همان حال که قانون کم کردن تشریفات اداری حد بالینی هرم بوروکراتیک را تعیین می‌کند ، تمایل اضافی پاداشتن قدرت غیرقابل کنترل (۶) مشخص‌کننده حد بالای آنست .

عقاید علمی جدید بطور غیرقابل اجتنابی عقاید قدیم را بطور میندازد و بهمین ترتیب بطور غیرقابل اجتنابی مورد انتقاد کسانیکه از وضع قدیم دفاع میکنند قرار میگیرد . چنین مباحثه و محاجه‌ای باعث روشن شدن تمام مطلب میگردد . در مورد تئوری جامعه شرقی (ویا هیدرولیک) مسلماً چنین وضعی پیش آمده است . خواننده از دانستن این موضوع تعجب نخواهد کرد که این تئوری دشمنی شدید دیوانسالاری مدیریتی جمعی جدید را که بنام « کمونیسم » امروزه کنترل قسمت بزرگی از جمعیت دنیا را در دست دارد ، برانگیخته است . ایدئولوژیست‌های شوروی که در سال ۱۹۲۱ مفهوم جامعه شرقی و یک دیوانسالاری حاکمه « فونکسیونل » را که از نظر سیاسی مجاز نیست ، بدون توجه باینکه « حقیقت محض » چه چیز ممکن است باشد ، اعلام کردند ، یا ناراضی بقدرتند که اعتراضهای آنان ملهم از منافع سیاسی بوده است نه ملاحظات علمی . رهبران قسمت مطالعات شرقی شوروی در ۱۹۵۰ « ریشه‌کنی تئوری بدنام (وجه تولید آسیائی) » را یکی از مهمترین کارهای انجام شده خود تلقی کردند .

اشاره به « طرز تولید آسیائی » نشان‌دهنده نوع مشکلاتی است که حمله کمونیستی به تئوری جامعه شرقی ، با آن دوبرو بود .

برای فهمیدن آنها ، باید بخاطر آورد که بنیان‌گذار جامعه‌شناسی علمی بسیاری از ارزشهای دنیای غرب را قبول کرده بود ، دنیائی که او میخواست انهدام تاسیسات آنرا که بر مالکیت خصوصی بنا شده بود ، بچشم ببیند .

برخلاف درک شورویها مبنی بر اعمال‌نظر در علم و هنر ، بنیان‌گذار جامعه‌شناسی علمی هر روشی که عینیت علمی را تحت تابعیت منافع خارجی (که شامل منافع کارگران هم میشود) دربیآورد ، « غیر شرافتمندانه » و « گناهی علیه علم » می‌شمرد ورد میکرد . ویدنسیال ریچارد جونز و

جان استوارت میل ، او در اوائل دهه ۶۰ - ۱۸۵۰ بکار بردن اصطلاح بکنوع خاص جامعه آسیائی یا شرقی را آغاز نمود . وی تأکید ویژه بر سیستم اقتصاد آسیائی ، که آنرا « وجه تولید آسیائی » نامیده بود ، مفهوم « آسیائی » را تا هنگام مرگ ، یعنی در قسمت اعظم زندگی بعد از بلوغ فکری خود ، مورد پشتیبانی قرار داد . همکار دیگر او هم علی‌رغم بی‌ثباتی‌های موقتی مفهوم آسیائی را تا آخر مورد پشتیبانی قرارداد . هیچیک از آن دو بطور واضح پدیدده یک جامعه شرقی حاشیه‌ای را تعریف نکرده‌اند ؛ اما از ۱۸۵۲ به بعد آنها کیفیت « نیمه آسیائی » جامعه تزاری و خصوصیت استبدادی شرقی حکومت آنرا مورد تأکید قرار دادند .

« ایلیناف » مفهوم یک وجه تولید خاص آسیائی را که از طرف بنیان‌گذار جامعه‌شناسی علمی مطرح شده بود در سال ۱۸۹۴ برای اولین بار و در سال ۱۹۱۴ برای آخرین بار تلویحاً مورد تأیید قرارداد . او اهمیت نهادهای « آسیائی » را برای روسیه تزاری ، جامعه‌ایکه بنظر او « نیمه آسیائی » و دارای حکومت استبدادی بود ، در نظر گرفت .



هنگامیکه در زمستان ۲۲-۱۲۲۲ تحت تأثیر « ماکس وبر » شروع به بررسی خصوصیات جامعه هیدرولیک و سیاستمداری هیدرولیک نمودم ، از گرفتاریها و الودگی های سیاسی که در اثر یک مطالعه تطبیقی در باره قدرت مطلقه پیش می‌آید بی‌اطلاع بودم . در ۱۹۲۴ هم از این موضوع ناآگاه بودم ، زمانیکه علاوه بر « وبر » با اشاره به بنیان‌گذار جامعه شناس علمی جامعه « آسیائی » را تحت تسلط یک حکومت استبدادی بوروکراتیک دانستم . هنگامیکه در ۱۹۲۶ وبا استفاده از قواعد سیاسی - اقتصادی ، من نوشتم که پیشرفتهای چین در نیمه دوم هزاره اول قبل از میلاد باعث شد که « دستگاه اداری که تحت ریاست امپراطوری مستبد بود تبدیل به طبقه حاکمه شود » و نیز این موضوع که این طبقه حاکمه در چین هم مثل مصر و هند یک « بوروکراسی هیدرولیک قدرتمند » بود ، من نمیدانستم نتایجی از نسخه « بنیان‌گذار جامعه‌شناسی علمی » درباره مفهوم آسیائی گرفته‌ام که خود او از آن اجتناب کرده بود . در ۱۹۲۶ - ۲۷ - ۲۹ و ۳۱ من این تر را بنحو استنادانه‌ای درست کردم در حالیکه اصرار در مورد جستجوی حقیقت بنحو غیر تعصب آمیز ، مرا تحت تأثیر قرارداداده بود . در ۱۹۲۲ یک منتقد شوروی ضمن نقد یکی از کتابهای من مرا متهم کرد که معتقد به عینی بودن علم هستم . در این موقع بود که ناشران شوروی ، چاپ تجزیه و تحلیلی مرا که من درباره جامعه آسیائی بطور اعم و در باره جامعه چینی بطور اخص بعمل آورده بودم متوقف ساختند . در سالهای ۱۹۲۰ تا ۲۹ من تدریجاً از این امید دست کشیدم که ملی کردن همه وسایل عمده تولید ، در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی ممکن است باعث آغاز کنترل همگانی مردم بر حکومت و ایجاد یک جامعه بدون طبقه گردد . فهم کاراکتر جامعه شوروی بطور عمیق‌تر ، راه را برای بدست آوردن اطلاعات بیشتر در مورد ساخت و ایدئولوژی استبداد بوروکراتیک هموار کرد . بررسی مجدد عقیده مارکسیست - لنینیستی در مورد جامعه شرقی این موضوع را روشن ساخت که مارکس نه تنها مفهوم « آسیائی » را خود بوجود نیآورده بود بلکه آنرا بطور آماده در نوشته‌های اقتصاددانان کلاسیک پیدا کرده بود . علاوه من فهمیدم که گرچه مارکس بسیاری از اصول مهم عقاید کلاسیک را قبول داشت ولی موفق باین نتیجه‌گیری که از نقطه نظر تئوری خودش غیر قابل اجتناب بنظر میرسید ، نشد - که تحت شرایط وجه تولید آسیائی طبقه حاکمه از بوروکراسی زراعی مدیریتی تشکیل شده بود .

شاید عدم صراحت و دوپهلویی ایلیناف در مورد « سیستم آسیائی » آشکار کننده‌تر باشد . در ۷-۱۹۰۶ ایلیناف پذیرفت که انقلاب بعدی روسیه بجای اینکه باعث یک جامعه سوسیالیست بشود ممکن است منجر به بازگشت و اعاده تجدید وضع آسیائی شود (یعنی روسیه به عقب و وضع آسیائی رجعت کند) اما هنگامیکه جنگ جهانی اول امکانات جدیدی برای بدست آوردن قدرت از راه انقلاب بوجود آورد ، او [ایلیناف] مفهوم

آسیائی را که مدت ۲۰ سال با «نوساناتی» تصدیق کرده بود کاملاً رها ساخت. ایلیناف با مورد بحث قراردادن عقاید بنیانگذار جامعه‌شناسی علمی درباره حکومت، بدون اینکه از ایده‌های وی راجع به دولت آسیائی و استبداد شرقی روسیه تزاری ذکری بمیان بیاورد، نادرست‌ترین و نامین‌ترین کتاب دوره زندگی سیاسی خود را نوشت: دولت و انقلاب. رد تدریجی مفهوم آسیائی در روسیه که در ۱۹۲۸ هنگامیکه استالین اشاره مهم مارکس بوجه تولید آسیائی را تجدید چاپ کرد بمنقطه اوج خود رسید، نتیجه منطقی کنارگذاشته شدن مفهوم آسیائی در شب انقلاب بلشویک بوسیله لنین بود.

۸

مبارزه علیه مفهوم آسیائی، نشان میدهد که عقل‌گراها (عقلهای کل - معزهای متفکر) اردوگاه کمونیسم قادر نبودند رد مفهوم آسیائی را با استدلال معقول «خرده‌مندان» توجیه کنند. و این موضوع بمنوبه خود توجیه‌کننده روشهای نادرست و منفی‌ایست که دوستان (رفیقان؟) حکومت گرومی (توتالیتر) کمونیستی در نیای غیرکمونیست بوسیله آن روشها مخالفت خود را باین مفهوم که بنظرشان خارج از قانون بود ابراز میکردند. برای شخصی که تازه‌کار است، این روشها که بجای بحث آزاد، از بحثهای پیچیده و غیرصریح و نامؤکد کمک می‌گیرند، گنج‌کننده‌اند. برای شخصی تازه‌کار این روشها، بگبار دیگر، ضعف علمی قوی‌ترین حلقه‌ای را که به تئوری جامعه شرقی (هیدرولیک) شده است افشاء میکنند.

۹

تصویری که در این بررسی از جامعه هیدرولیک داده شده است، بطور ضمنی بمفهوم‌های معینی در مورد نوع جامعه و پیشرفت اشاره میکند، بدون شک در تاریخ شخصی انسان، ساخت و چسبندگی (تداوم) وجود دارد. تمام افراد رفتار خود را بر این اعتقاد بنا میکنند که قواعد و روز بسا قواعد امروز و فردا پیوستگی دارند، و در تاریخ بشریت همساخت و تداوم وجود دارد، یکایک افراد و گروههای افراد دوست دارند از واحدهای اساسی صحبت کنند که فعلاً در حال فعالیت هستند و آنها انتظار دارند، در آینده هم مشغول فعالیت بمانند، و با توری تغییر کنند که قابل شناختن باشند. بنابراین عقب نشینی اکتوستیک راجع به مساله پیشرفت، بعضی اینکه دقیقاً تعریف شود، دیگر قابل قبول نیست. با وجود این، بوجه بودن اکتوستیسیسم توسعه‌گرایانه، هیچ عذری ایجاد نمی‌کند برای یک طرح در مورد تغییرات تاریخی که تأکید میکند بر پیشرفت جامعه بطور تک خطی = چند خطی بطور غیرقابل اجتناب و لزوماً غیرمترقیانه. پذیرش جامعه آسیائی بمعنای یک شکل - تطبیق جداگانه و ثابت (معلی) از طرف بنیانگذار جامعه‌شناسی علمی و همکاری عدم صمیمیت دکتورینی‌گمانی را نشان میدهد که به اسم مارکس می‌کوشند ساخت تک خطی را بقبولانند. (مثل دوره‌گردها، می‌گردند تا کم‌کم و خرد خرد این متاع را بفروشند). و مطالعه تطبیقی اشکال های جامعه‌ای، غیرقابل دفاع بودن و غیرمنطقی بودن وضع آنها را نشان میدهد. چنین مطالعه‌ای یک الگوی اجتماعی - تاریخی پیچیده را روشن میکند، که هم شامل سکون و در عین حال پیشرفت و تغییرات مختلف وهم شامل برگشت و سیر فقیرتری و در عین حال ترقی می‌باشد. این مفهوم بسا آشکار کردن فرصت‌ها و دامهای موقعیت‌های باز تاریخی، یک مسوولیت اخلاقی سنگین تاریخی بمعهده انسان میگذارد. که طرح تک خطی، با آن فانالیسم نهائی‌اش، در آن مسوولیت جاتی ندارد. (آدمی بی‌مسوولیت و راحت).

۱۰

همراه با مباحث فوق، من در مورد نظم جامعه‌ای که استبداد زراعی مدیریتی هم قسمتی از آنست، بررسی خود را شروع کرده‌ام و برای

تأکید بر خصوصیت این نظم آنرا «جامعه هیدرولیک» نامیده‌اند. اما در بکار بردن اصطلاحات سنتی «جامعه شرقی» و «جامعه آسیائی» بعنوان مترادف هائی برای «جامعه هیدرولیک» و «جامعه زراعی مدیریتی» تردید نکرده‌ام، و هنگام بکار بردن اصطلاحات «هیدرولیک» و «استبداد شرقی» من عنوان کتاب «استبداد شرقی» را ترجیح داده‌ام، بخاطر تأکید بر عقب تاریخی مفهوم مرکزی (اصلی - مرکز ثقل) یعنی مفهوم مرکزی مورد نظر خودم و نیز بخاطر اینکه قسمت اعظم تمدنهای هیدرولیک در جاتی موجودیت داشتند که عادتاً شرق خوانده می‌شود، ابتداء من قصد داشتم که این بررسی را تحت عنوان جامعه شرقی بچاپ برسانم.

ترجیح اصطلاحات قدیمی، هنگام بررسی پیشرفتهای اخیر، بسود ماست. چون در عین حالیکه رگه‌ها و اثراتی از جامعه هیدرولیک در قسمت‌های آسیائی از آمریکای لاتین باقی مانده است، اما میراث نظم قدیم هنوز در بسیاری از کشورهای شرقی بسیار واضح و برجسته است. بنابراین مساله جامعه هیدرولیک متحول مساله‌ایست که اصلاً و در درجه اول به این ناحیه مربوط می‌شود.

مردم شرق تحت تأثیر چه نفوذهایی و بچه طرقی، شرایط جامعه هیدرولیک را که هزارها سال نگهداشته بودند، دارند بدور می‌اندازند؟ اهمیت این سؤال تنها هنگامی کاملاً آشکار می‌گردد که ما بفهمیم استبداد شرقی، در اروپای فئودال و ژاپن آن تروعه‌ها و لایه‌ها (چینه‌های) غیر بوروکراتیک را که رهبری ظهور (طلوع) یک جامعه تجاری و صنعتی را بدست داشتند، انیزه کرد. بنظر نمی‌رسد که در هیچ جایی جامعه هیدرولیک بدون کمک خارجی، پیشرفت مشابهی داشته باشد. بهمین دلیل بود که مارکس، جامعه آسیائی را ایستا خواند، و انتظار داشت که حکومت انگلستان در هندوستان «تنها انقلاب اجتماعی را که در آسیا اسمی از آن شنیده شده بود» بوسیله برقرارد کردن یک جامعه غیر آسیائی که بر پایه مالکیت قرار داشته باشد، ایجاد کند.

وفایع بعدی نشان میدهند که مارکس در ارزیابی قدرت تکامل اقتصاد تالیستی جدا زیاده روی کرده بود. برای اطمینان بیشتر، حکومت غرب در هندوستان و سایر کشورهای شرقی، هیچ امکانات جدیدی، برای یک پیشرفت غیرتوتالیتر بوجود نیآورد، اما در پایان دوره استعمار غرب و علیرغم بجا گذاشتن انواع مختلف حکومت‌های پارلمانی، رهبران سیاسی شرق هنوز به یک سیاست بوروکراتیک - مدیریتی که حکومت را برایش بجداعلا نیرومند، و بخش خصوصی و غیر بوروکراتیک جامعه را بعد اعلا ضمیمه نگاه می‌دارد، زیادی دارند.

۱۱

در این زمینه بعضی از جنبه‌های پیشرفت اخیر روسیه سزاوار محتاطانه‌ترین رسیدگی و سواسی‌آمیز می‌باشند. غرب در تمدن روسیه تزاری که بصورت حاشیه‌ای شرقی بود، نفوذ بسیار زیادی داشت، گرچه روسیه بصورت یک مستعمره یا نیمه‌مستعمره غرب در نیامد (چون خود غربی و هم استعمارگر بود). قریب زدی روسیه بطور اساسی آب و هوای سیاسی و اقتصادی کشور را تغییر داد و در بهار ۱۹۱۷ نیروهای ضد توتالیتر آن فرصت اصلی برای اجرا کردن انقلاب اجتماعی ضد آسیائی، که بنیانگذار جامعه‌شناسی علمی در ۱۸۵۲ برای هندوستان پیش‌بینی کرده بود، داشتند. اما در بایز ۱۹۱۷ این نیروهای ضد توتالیتر بوسیله مدافعان بلشویک یک نظم توتالیتر جدید شکست خوردند. آنها برای این شکست خوردند که نتوانستند از پتانسیل (انرژی بالقوه - نهانی) دموکراتیک در یک موقعیت تاریخی که بطور موقت باز شده بود استفاده کنند. از نقطه نظر آزادی انفرادی و عدالت اجتماعی، شاید ۱۹۱۷ مهم‌ترین سال در تاریخ نوین باشد. بقیه در صفحه ۶۲

۱۰

پندارهای کودکی من

بچه بودم و فکر می‌کردم اگر خدا باشد کمی و چطور می‌تواند انتقام ناپسایهایی که به او کرده‌ام از من بگیرد؟ من او را مثل همه دوست نداشتم. فکر می‌کردم خدا، دانا نیست؛ خدا، توانا نیست؛ خدا، خدا نیست. خدا، متکای نرم رختخواب منست که بیشتر از هر چیز دوستش دارم. بعدها خدا آن شاخه‌ی گل محمدی باغچه‌ی حیاط بود که پدرم هر روز عصر به آن آب میداد. روزی هم ماهی سرخ حوض خانه، خدایم بود و وقتی در زمستان آن سال لای یخها مرد من ته باغ خانه با دستهای کوچکم که هنوز هم کوچکند برایش گوری ساختم که صیحه‌های جمعه وقتی پدر و مادرم به گورستان می‌رفتند من ته باغ، تنها نباشم و ترسم. آن روز که خانمان عوض شد، من برای خدا خیلی گریه کردم و از آن به بعد، جمعه‌ها من هم با پدر و مادرم به گورستان می‌رفتم.

خدای تو و خدای اوفا و شاما وجودش را با انتقام گرفتن از من به من خیلی زود ثابت کرد؛ چون او حتی تا رستاخیز نیز صبر نکرد که حساب مرا با دیگر مردم اینسوی دیوار در آن روز تسویه کند؛ او مرا در همین دنیا و همین سوی دیوار، - همین حالا وقتی که چندان هم پیر نشده‌ام با درد و غم آشنا کرد.

روز اول بهار سلام کرد. روز دوم آمد. روز سوم عشق را آورد و روز چهارم فکر می‌کند خدا را شناختم. با شادی تمام به او گفتم: خدای! ولی صبح روز پنجم بود که طوفان شد و غم آمد. من هنوز هم فکر می‌کردم که خدای واقعی را شناختم. امروز پانزدهم از آن سوی دیوار به باغ آمد و من میدانم که فردا این مرگ است که می‌آید. آیا در اینسوی دیوار، بچه‌ای هست که مرا در همین سوی دیوار، ته باغ خانه - شان به خاک بسپارد؟ من از آنسوی دیوار می‌ترسم. من خدا را دیر شناختم این را خوب میدانم. من در زمانی خیلی کم، در مدت هفت روز خدای واقعی را یافتم. من کجای دیوار ایستاده‌ام؟ آیا خدا را دوست دارم؟ منک همیشه خداها را دوست داشتم.

من امروز میدانم، خوب میدانم: خدا بوده؛ خدا دانا بوده و خدا توانا بوده. خدا هست؛ ولی اینرا هم خوب میدانم که خدا عادل نیست. خدا عاشق نیست.

بیژن بیجاری

دیماه ۵۱

دیوان سالاری خوری (بقیه)

۱۲

رهبران سیاسی و روشنفکری آسیای غیرکمونیزست، که مدعی اعتقاد به دموکراسی هستند، و اکثرشان، با احترام از آزادیخواهان یاد می‌کنند، تنها بشرطی قادر به اجرای مسوولیت تاریخی خود هستند که با میراث استبدادی دنیای شرق بنحوی روشن‌تر آمارکس روبرو شوند، با استفاده از تجربه روسیه در ۱۹۱۷ آنها باید مایل باشند که سرانجام و نتیجه یک «بازگشت واعاده و تجدید وضع آسیائی» را نمونها در مقام مقایسه و نسبت با روسیه، بلکه نسبت به آسیای فعلی (امروز) در نظر بگیرند.

رهبران فوق دولت توتالیتر مدرن، تاسیسات بزرگ و کاملی می‌سازند و ایده‌های بزرگ و کاملی بیان می‌کنند که بنظر آنها ما نمی‌توانیم در این مورد با آنها رقابت کنیم.

ما به سیستمهای توتالیتر که دارای قدرت و ایده‌نولوژی کامل هستند، عقیده نداریم و از آنها حمایت نمی‌کنیم. مساعبدون صورفلکی در زمان اتفاقات تاریخی، بما اجازه داده‌اند که از این پیشرفت‌های غول‌آسا که جستجو و تحقیق در مورد حقیقت علمی و پیشرفت اجتماعی را فلج و خنثی می‌سازند، اجتناب کنیم. اما مخالفان ما در اشتباهند که ما را قادر به همکاری داوطلبانه نمی‌دانند، چونکه ما نظام بردگی عمومی (فولکی) را رد می‌کنیم. آنها در اشتباهند که ما را قادر به عرضه ایده‌های بزرگ و دارای ساخت، نمی‌دانند، چونکه ما عقاید تحمیل شده از طرف دولت را نمی‌پذیریم.

آزادی سیاسی و نبودن فعالیت سازمان یافته، یک چیز نیستند، گرچه اگر بودند دشمنان ما خوشحال می‌شدند. آزادی فکری (آزادی روشنفکری) و نبودن تفکر کامل، یک چیز نیستند.

تنها در شرایط بحث آزاد است که می‌توان مجموعه‌های جامعی از ایده‌ها را بطور اصیلی مورد آزمایش قرار داد.

در گذشته نزدیک، علما و دانشجویان اغلب به مطالعه جزئیات سوگرم بوده‌اند چون که اصول بهتر از زندگی و فکر را همین طوری قبول می‌کردند. امروز که می‌بینند این اصول مورد تهدید واقع شده‌اند بیاد می‌آورند که پیشقدمانی که جاده فکر مدرن را صاف کرده‌اند، طبیعت و جامعه را نظام‌های کاملی می‌دانستند و درباره معماری آنها مطالعه می‌کردند. تیونرها، و غنیمت‌گورها، آرام‌اسمیت‌ها و داروین‌ها، تفسیرهای جدیدی از شیای بعمل می‌آوردند که هم خلق‌الساعه و خودبخود بودند و هم مرتبط بیکدیگر، هم دلبرانه بودند و هم شایسته.

شما نمی‌توانید با دست خالی با چیزی بجنگید. در یک موقعیت بحرانی، هرخلای انبوهی، مثل هرخلای قدرت، باعث بدبختی می‌شود. هنگامیکه ما منابع نامحدود قدرت برتر را در اختیار داریم، به هیچ قدر و دلیلی نباید گذاشت که دشمن، کارها را به میل خود انجام دهد. به هیچ قدری نباید گذاشت که استراتژیست‌های توتالیتر، دکترین‌های توفیق‌یافته خود را بر زمینه‌ای که قانونا متعلق به ماست، به معرض نمایش بگذارند. اگر آنها در جنگ عقاید، در اثر کوتاهی و قصور ما برنده شوند، هیچ قدری پذیرفته نیست.

بررسی علمی در داخل خود دارای قوانینی است. ولی تنها هنگامی از مزیت آزادی برخوردار می‌شود که ریشه‌های در میراث گذشته داشته و هوشیارانه با تهدیدهای زمان حال (زمان حالی که در اثر زد و خورد‌ها پاره پاره شده است) مقابله کرده و دلبرانه امکانات یک آینده باز را از بین نبرد.

* بنیانگذار جامعه‌شناسی علمی این اصطلاح را در مورد استبداد شرقی بکار برد، بدون در نظر گرفتن این موضوع که تحت شرایط صنعت ممکن است فرم‌های جامع‌تر بردگی کشوری بوجود بیاید.